

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

اکبر تک دهقان،

۳ دی [جدی] ۱۳۸۸ - ۲۴ دسامبر ۲۰۰۹،

## [یک توضیح لازم و ضروری]

با سلام به رفقای مسوول سایت " افغانستان آزاد-آزاد افغانستان " پیش از این، مطلبی تحت عنوان: " ۲۱ آذر، روز توحش سلطنتی علیه مردم ایران"، برای سایت شما ارسال گشته، که در سایت شما نیز، درج شده است. اینجانب در کنترل بعدی این مقاله، به نکته ای در آخر آن برخوردیم، که نشان از نوعی ابهام دارد. برای رفع هرگونه شبهه ای، توضیح زیر برای شما ارسال میگردد. با تشکر پیشاپیش از درج آن در سایت شما.

پراگراف مورد بحث، در انتهای مطلب و در قسمت " توضیحات" قرار داشته، چنین است:

" \*۵- از اوایل قرن نوزدهم تا آخر این قرن، بخشهای بزرگی از سرزمینهای تحت کنترل ایل قاجار در شمال و شرق ایران کنونی، به دلایل گوناگونی، بعضاً اجتناب ناپذیر، از سوی قدرتهای استعماری تصرف شد. در این میان، نقش انگلستان و حمایت پشت پرده فرانسه، از روسیه کمتر نبوده، چه بسا بیشتر بود. در حالیکه، در تاریخ نویسی ارتجاعی سلطنتی و بورژوازی ملی مفلوک و آخوندی، همه موضوعات فقط به روسیه محدود میشود. از آنجا که ظاهراً انگلستان، تبهکاریهای خود در این رابطه را، با تأسیس دیکتاتوری ضدملی پهلوی، و حمایت همه جانبه از این رژیم، جبران کرده است!!"

زبان این مطلب در جمله: "...، بخشهای بزرگی از سرزمینهای تحت کنترل ایل قاجار در شمال و شرق ایران کنونی، به دلایل گوناگونی، بعضاً اجتناب ناپذیر، از سوی قدرتهای استعماری تصرف شد."، طوری است، که گویا این نگاه به مسأله، موضوع جدایی تدریجی و استقلال افغانستان را کم اهمیت جلوه داده، آن را ناشی از توطئه های استعمار انگلستان تلقی میکند. این چنین برداشتی از مطلب اما، جزء درک نویسنده از این مورد، و موارد دیگر نظیر آن در قفقاز و آسیای مرکزی نیست. کمااینکه پیش از این طی چندین مقاله، پیرامون ملت و ملت ایران، پایه های نظری دیدگاه خود را بیان نموده ام.

در جملاتی کوتاه در اینجا، به تفاوت دید خود، با جریانات سلطنت طلب و ملی گرایان دروغین ایرانی در این رابطه، اشاره میکنم:

قرون ۱۸ تا ۲۰ میلادی در جهان، دوران پیدایش کشورهای جدید در ابعاد وسیع است. به تدریج از نواحی قلمرو پادشاهان و ایلات در حال فروپاشی در آسیای نزدیک و مرکزی نیز، ملت‌های جدید سر بر می آورند. عامل استعمار، عمدتاً روسیه و انگلستان نیز در این رابطه، بسته به شرایط، نقشی کند کننده و یا تندکننده و نه تعیین کننده، ایفاء میکنند. ایران، افغانستان، و سپس آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و قزاقستان به این پروسه تعلق دارند. روشن است، بحث بر سر دقایق این روند، سطح توسعه یافتگی اقتصادی- اجتماعی، پیش و پس از استقلال کامل، و یا شرایط نفوذ قدرتهای استعماری، بحث دیگری است.

از دید این نگارنده، اگر از دوران نادرشاه افشار در دهه ۴۰ قرن هجدهم، ایران در مسیر ترقی و پیشرفت همه جانبه سرمایه داری قرار میگرفت، احتمال پیدایش یک فدراسیون، شامل بخشی از کشورهای نامبرده هم، میتوانست یک احتمال عینی به حساب آید. در غیر اینصورت، وضعیت پیش آمده، تنها آلت‌رناتیو ممکن بوده، و باید صریح و بدون هیچ ابهامی، آن را از زمان فوق، به مثابه یک واقعیت مسلم تاریخی به رسمیت شناخت.

فرهنگ سیاسی ارتجاعی سلطنتی و اسلامی در ایران، طی ۱۰۰ سال از طریق کتب درسی، رسانه های همگانی، دستگاههای دولتی، نویسندگان ارتجاعی و به تشویق جریانات امپریالیستی شکل گرفته، که موضوع بازگفته در بالا را، به مثابه یک واقعیت تاریخی اجتناب ناپذیر، مورد چون و چرا قرار داده است. در چهارچوب فرهنگ سیاسی ارتجاعی حاکم، کشورهای نامبرده، بخشی از ایران بوده، که گویا دیگران آن را اشغال کرده اند. آنها فراموش میکنند، که شاهان و آخندها، ملاکین و بازاریان ایرانی، تا چه میزان نسبت به مردم این مناطق، با بیرحمی و بربرمنشی رفتار کرده، آنها را به تأسیس یک کشور مستقل، و یا تحت الحمایگی روسیه و انگلستان، ناچار ساخته اند.

فرهنگ سیاسی رسمی در ایران، درکی از روند پیدایش ملت‌ها نداشته، چنین حقی را برای توده مردم، حتی مردم ایران نیز قائل نبوده اند. پیدایش ملت، تحت شرایط تاریخی و اقتصادی- اجتماعی معینی اجتناب ناپذیر بوده، عوامل خارجی، تنها زمان تحقق آن را، اندکی به جلو انداخته، یا به تأخیر می اندازند؛ این عوامل اما، قادر به توقف این روند نیستند. کشورهای نامبرده در بالا نیز، محصول چنین شرایطی از توسعه و پیدایش بوده، روشنفکر ضد دموکراتیک ایرانی هم، باید کاملاً داوطلبانه، آن را پس از ۲۰۰ سال بپذیرد. جریانات سلطنت طلب همین امروز هم، در هر فرصتی با وقاحت تمام، حتی موجودیت کشورهای تاجیکستان و ترکمنستان را زیر سؤال برده، آنها را دست ساخت استالین معرفی میکنند! این بیان عمق فرهنگ ارتجاعی طبقات حاکمه ایران، علیه کشورهای همسایه، خصومت ورزی و انکار حق حاکمیت ملی ملت‌های صلح دوست همسایه ایران است. چپ انقلابی ایران، گرفتار هزار بدبختی، در موقعیت برخورد و نقد وحشیگری ایلاتی طبقات حاکمه علیه کشورهای دیگر نبوده، همین محدودیت، عریبه کشیها و دخالت‌های ویرانگرانه دسته جات ارتجاعی علیه همسایگان ایران را، تسهیل ساخته است.